

اُپرانامه

دون ژوان

ولفگانگ آمادئوس موتسارت

لورنتسو دا پونته

ترجمہ حسین قدسی



نشرنی

جهانِ نمایش

جهانِ نمایش

زیر نظر رضا رضایی
بাহمکاری رحمان سهندی

جهانِ نمایش مجموعه‌ای است از متن‌هایی که برای صحنهٔ نمایش یا دربارهٔ آن نوشته شده‌اند. انواع نمایش‌نامه، چه برای اجرا و چه صرفاً برای خوانده شدن، از جمله نمایش‌نامه‌هایی با اقتباس از آثار ادبی یا سینمایی، و نیز متن‌های نظری در حوزهٔ درام و نقد آثار نمایشی، در این مجموعه جای می‌گیرند.

یادداشت مترجم.....	۷
شخصیت‌ها.....	۱۱
پردهٔ اول.....	۱۳
صحنهٔ اول تا صحنهٔ پنجم.....	۶۰-۱۳
پردهٔ دوم.....	۶۱
صحنهٔ اول تا صحنهٔ پنجم.....	۹۶-۶۱
صحنهٔ پایانی.....	۹۷
نام‌نامه.....	۱۰۱

ولفگانگ آمادئوس موتسارت^۱ (۱۷۵۶-۱۷۹۱)، که یکی از بزرگ‌ترین چهره‌ها در تاریخ موسیقی است، در عمر کوتاهش آثار بسیار مهمی خلق کرد و تأثیر عظیمی بر هنر زمانه‌اش گذاشت. او در دو عرصه موسیقی و اپرا مقام بلندی دارد. چایکوفسکی^۲ او را «مسیح موسیقی» خوانده است، و اینشتین^۳ گفته است: «با علم به این‌که موتسارت بشر بود، دیگر نباید از بشر قطع امید کنیم.»

موتسارت پسر یک موسیقی‌دان با استعداد بود. نخستین تجارب موسیقایی‌اش گوش سپردن به تمرین‌های خواهر اعجوبه‌اش بود، اما زود از خواهرش جلو افتاد. پدر، سرمست از استعداد فرزندان، آن‌ها را به گشت‌وگذار در اروپا برد تا هنرشان را در دربارها و نزد مشاهیر به نمایش بگذارد. موتسارت مدام آهنگ می‌ساخت و به یادگیری نیز ادامه می‌داد. در جوانی به این اعتقاد رسید که در عالم موسیقی از دیگران برتر است، و اعتقادش درست هم بود، اما برای آن‌که به عنوان موسیقی‌دانی حرفه‌ای روی پای خودش بایستد و از وابستگی‌های دربارها آزاد باشد تاوان سنگینی داد و زیر بار زندگی خُرد شد. با اجرای کنسرت‌های متعدد، انتشار آثار، گرفتن سفارش و تدریس پیانو، خرج خود و خانواده را در می‌آورد، و هنرمند پرکاری بود، اما زندگی سختی داشت و با فقر دست‌وپنجه می‌کرد. سرانجام نیز

1. Wolfgang Amadeus Mozart

2. Tchaikovsky

3. Einstein

تلخکام و مایوس از دنیا رفت، در حالی که سی و پنج سال بیشتر عمر نکرده بود.

موتسارت با تسلط خیره‌کننده‌اش بر همهٔ فرم‌ها و ژانرها و با قدرت آهنگ‌سازی شگفت‌انگیزش در تاریخ موسیقی بی‌همتاست. بیش از ۶۵۰ اثر ساخت که همهٔ آن‌ها اهمیت دارند، اما کلید سبک او را در اپراهایش می‌توان جست. او استعداد شخصیت‌پردازی با صدای انسان و قریحهٔ عالی ملودیک را با بیان ارکستری و رنگ‌آمیزی سازها تلفیق می‌کرد و به دراماتیسمی می‌رسید که پیش از او سابقه نداشت، به‌طوری که گوته^۱ او را مظهر کمال درام کلاسیک می‌دانست.

لورنتسو دا پونته^۲ (۱۷۴۹-۱۸۳۸)، شاعر و کشیش ایتالیایی، برای ۲۸ اپرا و ۱۱ آهنگ‌ساز لیبرتو [اپرانامه، متن برای اپرا] نوشت. زندگی پرحادثه‌ای داشت و از ونیز اخراج شد و به وین و سپس لندن رفت و در وین بود که لیبرتوی سه اپرای معروف موتسارت را نوشت. سرانجام از آمریکا سر در آورد و در نیویورک از دنیا رفت. مهم‌ترین کارهایش اقتباس‌هایی بودند از متن‌هایی که پیش از او نوشته شده بودند.

دون ژوان موتسارت و داپونته اپرایی است در دو پرده (حدوداً یک ساعت و نیم) که موضوعش داستانی قدیمی است دربارهٔ مرد اسپانیایی بی‌بندوباری به نام دون خوان که تیرسو دِ مولینا^۳ (۱۵۸۳-۱۶۴۸) نمایش‌نامه‌نویس اسپانیایی، در سال ۱۶۳۰ آن را با نام اغواگر سویل و مهمان سنگی‌اش^۴ به قالب نمایش‌نامه درآورد. در این اپرا، که نخستین بار در ۲۹ اکتبر ۱۷۸۷ در تئاتر

1. Goethe

2. Lorenzo da Ponte

3. Tirso de Molina

4. *The Trickster of Seville and the Stone Guest*

ملی بوهمیا در شهر پراگ به اجرا درآمد، کمدی و ملودرام و عناصر ماوراءطبیعی با هم ممزوج شده‌اند. دون ژوان امروزه یکی از بزرگ‌ترین اپراهای تاریخ محسوب می‌شود، به طوری که سورن کیرکگور^۱ آن را «بزرگ‌ترین اثر هنر کلاسیک» دانسته است و گوستاو فلوبر^۲ آن را «زیباترین آفریده بشر» خوانده است.

ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که نام قهرمان داستان به اسپانیایی «دون خوان» است که به ایتالیایی «دون جووانی» و به فرانسه «دون ژوان» تلفظ می‌شود. به سبب شهرت ضبط فرانسه، ما عنوان دون ژوان را برای کتاب برگزیدیم اما اسامی را در متن با همان ضبط ایتالیایی آوردیم تا «اصالت» متن لورنتسو دا پونته حفظ بشود.

«رستیتایف» به قسمت‌هایی از اپرا گفته می‌شود که خواننده یا بازیگر لحنی شبیه مکالمه دارد، اما «آریا» همان آواز است که به تنهایی یا با ساز خوانده می‌شود. صداها از زیرترین صدای زنانه تا بم‌ترین صدای مردانه عبارت‌اند از سوپرانو، متسوسوپرانو، کنتراآلتو، کنترتنور، تنور، باریتون و باس. هنگامی که خوانندگان متن‌های نقش خود را جداگانه، و غیر همزمان با یکدیگر، اجرا کنند آن بخش‌ها دوئت (دو خواننده)، تریو (سه خواننده)، کوآرتت (چهار خواننده)، کوئینتت (پنج خواننده) و سکستت (شش خواننده) نامیده می‌شوند. «فیناله» هم بخش پایان صحنه یا پرده است که معمولاً یک قسمت گر (همسرایی) دارد.

1. Soren Kierkegaard

2. Gustav Flaubert

دون جووانی (باریتون) نجیب‌زاده جوان و زنباره
دونا آنا (سوپرانو) دختر کومنداتوره، نامزد دون اوتاویو
دون اوتاویو (تنور)
کومنداتوره (باس) دون پدر
دونا الویرا (سوپرانو) بانوی جوان اهل بورگوس، که دون جووانی ترکش
کرده است
لیپورلو (باس) پیشکار دون جووانی
مازِتو (باس) روستایی
زرلینا (سوپرانو) نامزد مازِتو
گروه کُر روستاییان، خدمتکارها، خانم‌های جوان، نوازنده‌ها، ارواح
دوزخی

پردهٔ اول

صحنهٔ اول

حیاط قصر کومنداتوره. شب.

مقدمه

لیپورِلو مقابل قصر از این سو به آن سو می رود.

لیپورِلو شب و روز بردگی!

نوکری کسی را می کنم که قدرم را نمی داند.

باد و باران را تحمل می کنم،

و نه خواب دارم نه خوراک.

می خواهم آقا باشم،

و دیگر نوکری نکنم.

نه، نه، نه، نه، نه!

می خواهم دیگر نوکری نکنم.

واقعاً که عجب ارباب مهربانی دارم!

تو با لعبت تازه ات درون خانه باشی

و من این جا کشیک بدهم!

واقعاً که عجب ارباب مهربانی دارم... (مکرر).
 فکر کنم کسی به این سو می آید.
 نباید صدایم را بشنوند. (مکرر).
 لیپورلو پنهان می شود. دون جووانی و به دنبال او دونا آنا وارد می شوند.
 دونا آنا دست دون جووانی را گرفته است و تلاش می کند او را نگه دارد.
 دونا آنا هرگز گمان مکن که بگذارم بگریزی! مگر مرا بکُشی!
 دون جووانی زن نادان، بیهوده داد و فریاد می کنی. هرگز نخواهی دانست
 من کیستم!
 دونا آنا هرگز گمان مکن... (مکرر).
 دون جووانی زن نادان (مکرر).
 لیپورلو (با خودش). چه داد و فریادی! خداوندا، چه داد و فریادی!
 اربابم بلوای تازه ای به پا کرده!
 دونا آنا آهای مردم، کمک! دزد!
 دون جووانی ساکت شو، کفرم را در نیاور!
 دونا آنا بی شرف!
 دون جووانی ابله!
 دونا آنا بی شرف!
 دون جووانی ابله!
 لیپورلو بین چگونه این رذل مرا هم به نابودی خواهد کشاند!
 دونا آنا آهای مردم، کمک! دزد!
 دون جووانی ساکت!
 دونا آنا هرچند ناامید، همچون الهگان خشم و انتقام در پی ات
 خواهم افتاد و تو را خواهم جست! (مکرر).

بی شرف! آهای، کمک!
 هرچند ناامید... (مکرر).
 دون جووانی این الهه ناامید خشم و انتقام می خواهد مرا نابود کند!
 ساکت شو ابله!
 این الهه ناامید خشم و انتقام... (مکرر).
 لیپورلو (با خودش). چه داد و فریادی! خداوندا، چه داد و فریادی!
 ببین چگونه این رذل... (مکرر).
 دونا آنا با شنیدن صدای کومنداتوره به درون قصر می رود.
 کومنداتوره او را رها کن پست فطرت! با من بجنگ!
 دون جووانی برو پی کارت! دون شأن من است جنگیدن با تو.
 کومنداتوره گمان کرده ای که می گذارم بگریزی؟
 لیپورلو (با خودش). کاش برای خودم راه فراری پیدا می کردم!
 دون جووانی برو پی کارت! دون شأن من است!
 کومنداتوره بجنگ!
 دون جووانی اگر می خواهی بمیری، باشد!
 با هم نبرد می کنند. کومنداتوره زخمی مهلک برمی دارد.
 کومنداتوره آه کمک!
 به من خیانت شد!
 این جانی مرا زخمی کرده،
 نفسم به شماره افتاده
 و به چشم خود می بینم که روح از بدنم بیرون می رود. (مکرر).
 دون جووانی آه، پست فطرت بر خاک افتاد!
 نفس نفس می زند،

نفسش به شماره افتاده

و به چشم خود می بینم که روح از بدنش بیرون می رود. (مکرر.)

لیپورلو چه معصیتی! چه جنایتی!

قلبم از ترس به تپش افتاده،

نمی دانم چه بگویم یا چه کنم! (مکرر.)

کومنداتوره می میرد.

رستیناتیف

دون جووانی کجایی لیپورلو؟

لیپورلو بدبختانه همین جا! تو کجایی؟

دون جووانی این جا.

لیپورلو کدام تان مُرد؟ تو یا پیرمرد؟

دون جووانی چه می پرسی ابله؟ پیرمرد دیگر!

لیپورلو خب! دو پیروزی بزرگ! نخست به دختر دست درازی کردی،

سپس پدر را کشتی!

دون جووانی خودش خواست: برایش بد تمام شد.

لیپورلو دونا آنا چه؟ او هم خودش خواست؟

دون جووانی (خشمگین.) ساکت باش! این حرف ها به تو نیامده! حالا

دنبالم راه بیفت، مگر این که تو هم خودت چیزی خواسته

باشی...!

لیپورلو من چیزی نمی خواهم، ارباب، پس دیگر چیزی نمی گویم.

دون جووانی و لیپورلو خارج می شوند. دونا آنا و دون اوتاویو و، به دنبال

آنها، خدمتکارها مشعل به دست با شتاب از قصر بیرون می آیند.